گفت‌وگوی «جوان» با خواهر و همسر شهید پاسدار «رضا خانی چگنی» از شهدای مدافع امنیت سال گذشته

«پسر مسجدی» محله‌مان آرپی‌جی‌زن اشنویه بود

■ شکوفه زمانی

پاسدار شهید رضا خانی‌چگنی از نیروهای مرزبانی تیپ ۵۷ سپاه حضرت ابوالفضل(ع) استان لرستان بود که در ۲۷ مهر ۱۴۰۱ در شمالغرب کشور در منطقه‌ای به نام شیخادار که از مرتفع‌ترین قله‌های مرزی مجاور با اقلیم کردستان عراق است، به شهادت رسید. رضا تازه داماد دهه هفتادی بود که در مسیر خدمت به کشور و تأمین امنیت، در ارتفاعات بیش از ۳ هزار متری مرزی کشورمان جام شهادت را سرکشید و آسمانی شد. در حالی که به تازگی سالگرد شهادت او را در ۲۷ مهرماه پشت‌سر گذاشته‌ایم، در گفت‌وگو با زهرا خانی چگنی خواهر و فاطمه حسوند همسر شهید مروری به زندگی این شهید و همچنین فراق یک‌ساله‌اش برای خانواده انجام دادیم که در ادامه پیش رو دارید.

خواهر شهید

کمی از خانواده‌تان بگویید و اینکه چند سال با شهید فاصله سنی داشتید؟

ما چهار خواهر و دو برادر بودیم. دو تا برادرهایم به مدت یک‌سال و هفت ماه پشت‌سر هم به رحمت خدا رفتند. ابتدا برادربزرگم و بعد داداش رضا که شهید شد. رضا بچه آخر خانواده بود. من متولد ۱۳۵۸ و خواهر بزرگ شهید هستم. ۱۵ سال با ایشان اختلاف سنی داشتم. رضا متولد ۱۴ مرداد ۱۳۷۳ و چون فرزند آخر خانواده بود، برایمان خیلی عزیز بود.

ما همه از ایشان بزرگ‌تر بودیم. هر حرفی به او می‌زدیم، رضا عادت داشت که بگوید چشم. حتی اگر هم خسته بود به ما نه نمی‌گفت. خدا بعد از چهار تا خواهر داداش را هدیه داده بود. رضا خیلی دوست داشتنی بود. کل خانواده به او محبت می‌کردند.

ایشان چه خصوصیات اخلاقی داشتند که این همه مورد توجه خانواده و اطرافیان بود؟

داداش رضا از همان کودکی بچه آرام و باادبی بود و هیچ وقت بزرگ‌ترهایش را اذیت نمی‌کرد. حتی در مدرسه دانش‌آموز ساکتی بود. ما همبازی داداش را که همسایمان بود، به خانه‌مان می‌آوردیم تا با رضا بازی کند. از مدرسه وقتی می‌آمد بدون اینکه ما تذکری به او بدهیم سراغ درس‌هایش می‌رفت و بعد پای برنامه‌های تلویزیون می‌نشست.

داداش رضا سال سوم دبستان بود که نماز خواندن را شروع کرد. حتی روزه کله گنجشکی نیز می‌گرفت. وقتی به او می‌گفتیم تو هنوز به سن تکلیف نرسیده‌ای و نیازی نیست روزه بگیری، می‌گفت: «روزه گرفتن را دوست دارم.» تا اینکه به سن تکلیف رسید دیگر روزهایش را کامل می‌گرفت.

علاقه خاصی به اهل بیت(ع) داشت و مقام معظم رهبری را خیلی دوست می‌داشت. سخنرانی‌های آقا را که از طریق رسانه پخش می‌شد با دقت گوش می‌داد. همیشه در صف اول و پشت سر پیش نماز مسجدمان نماز می‌خواند. همه اهالی داداش رضا را به عنوان «پسر مسجدی» می‌شناختند. رضا به عنوان مربی قرآن برای نوجوانان در مسجد فعالیت می‌کرد. ایام محرم که می‌شد، بچه‌های خواهرش را برای شرکت در هیئت‌ها همراه خود می‌برد و می‌گفت: «باید عشق امام حسین(ع) را از همین سن کم در دل بچه‌ها به وجود آورد» و همیشه من و خواهرهایم را راهنمایی می‌کرد که «حجابتان را رعایت کنید و بیرون از منزل آرایش نکنید.»

برادرم خیلی به خواندن کتاب‌های شهید بهشتی علاقه داشت و زیاد مطالعه می‌کرد. زیارت قبور شهدا را دوست داشت و بیشتر وقت‌ها مزار شهدا می‌رفت. ما در ایام محرم و صفر داداش رضا را نمی‌دیدیم آنقدر که درگیر برنامه‌های این دو ماه عزیز بود.

داداش رضا خیلی حجب و حیا داشت. وقتی که نامحرمی را می‌دید، همیشه سربه زیر بود. حتی برای ازدواجشان دنبال دختر نبود یا اینکه پیشنهادی بدهد، فقط می‌گفت: «ان‌شاءالله یک مورد خوب گیرم بیاید.» آخر سر هم خودم با همسرش در سر کار آشنا شدم و با مواردی که داداش پیشنهاد داده بود، دیدم مطابقت دارد. بعد ایشان را برای رضا خواستگاری کردیم.

برادرتان چگونه وارد سپاه شدند؟

با اینکه داداش معدلش بالا بود، ولی رشته انسانی را انتخاب کرد تا حقوق بخواند. چون دلمان نمی‌خواست که رضا راه دور برود. در همان دانشگاه خرم‌آباد رشته حقوق را خواند. بعد از گرفتن لیسانس، طبق علایق شخصی که داشت، پی گیر جذب در ارگان شد. با اینکه ما خیلی به او می‌گفتیم رشته وکلا را برای ارشد در پیش بگیرد، قبول نکرد و در ورودی دانشگاه افسری سپاه قبول شد. مقطع ارشد را هم در سپاه گذراند. چون هنوز سربازی نرفته بود، به مدت یک‌سال در دانشگاه افسری امام حسین (ع) تهران مشغول بود و یک دوره شش ماهه در اصفهان و یک دوره آموزشی هم در شمال گذراند. بعد از اتمام دوره‌ها دو سالی در تیپ ۵۷ سپاه حضرت ابوالفصل (ع) استان لرستان خدمت کرد. کارش به صورت اداری بود؛ صبح‌ها می‌رفت و دو و نیم بعدازظهر برمی‌گشت و گاهی در ماه شیف بود.

خانواده چه سبک زندگی داشت که شهادت قسمت فرزندشان شد؟

خانواده ساده‌ای داشتیم. پدرم شاهمراد خانی چگنی متولد ۱۳۳۷ کارگر ساده و بازنشسته شرکت پارس لیو بودند و با حقوق کارگری شش تا بچه را بزرگ کردند. مادرم مهوش صادقی متولد ۱۳۴۲ خانه‌دار و برادر بزرگم هم استخدام نیروی انتظامی بود. داداش رضا یک ترم مانده بود ارشدش را در سپاه تمام کند که در ۲۷مهر ۱۴۰۱ در شمال غرب کشور در حین انجام مأموریت به شهادت رسید.

یک روز مادرم سر قبر داداش رضا خیلی بی‌تابی می‌کرد. ناگهان یکی از دوستانش که سال ۹۲ همکلاسی‌اش در دانشگاه بود، آمد و بعد از احوالپرسی و فاتحه‌خوانی گفت: «همان سال در دانشگاه اخلاق و منش رضا طوری بود که همه به او شهید زنده لقب دادند. واقعاً رفتارش با همه بچه‌ها فرق داشت و مانند شهدا بود.»

یک عکس از شهید وجود دارد که ذوق ایشان را با پاسپورتش نشان می‌دهد. ماجرای این عکس چیست؟

داداش خیلی به اهل‌بیت (ع) علاقه داشت. دو سال پشت‌سر هم عازم کربلا شد، سال ۹۹ و ۱۴۰۰. بار اول که به کربلا رفت به پدر و مادرمان که تا حالا کربلا نرفته بودند، گفت: «حیف هست شما تا حالا به کربلا نرفته‌اید» و با ذوق برای آنها با هزینه خودش پاسپورت تهیه و آنها را هم راهی کربلا کرد.

برادرتان چگونه به شهادت رسید؟

داداش هر وقت از منطقه می‌آمد به پدر و مادرم شکایت نمی‌کرد که کارم سخت است. با آنکه خیلی سختی در منطقه اشنویه کشید و با سرمای سخت آنجا کنار آمد، اما هیچ‌وقت نمی‌گفت آنجا روزها را چگونه می‌گذراند.

رضا در ارتفاع ۳هزار و ۶۱۱ منطقه‌ای که محلی‌ها به آن شیخادار می‌گویند و مرتفع‌ترین قله کشور در مرز با اقلیم کردستان عراق به شمار می‌رود، مرزبانی می‌کرد. داداش جزو نیروی تکاور بود و آرپی‌چی‌زن آن منطقه بود. با آنکه اندام ظریفی داشت، ولی غیرت و شجاعت خاصی در وجودش بود که دوستانشان می‌گفتند رضا در سرمای شدید منطقه دستانش یخ زده بود، ولی باز می‌خندید. این گشاده‌رویی را در هر وضعیتی داشت. با آنکه با مشکلاتی روبه‌رو بود، ولی به روی خودش نمی‌آورد. برادرم ۲۷ مهر سال گذشته در حین انجام مأموریت در این منطقه به شهادت رسید. بعد از شهادتش همرزمش می‌گفت: «دیگر دوست ندارم به منطقه بروم، چون جای خالی رضا دیده می‌شود.»

> **برادرم خیلی به خواندن کتاب‌های شهید بهشتی علاقه داشت و زیاد مطالعه می‌کرد. زیارت قبور شهدا را دوست داشت و بیشتر وقت‌ها به مزار شهدا می‌رفت. ما در ایام محرم و صفر داداش رضا را نمی‌دیدیم آنقدر که درگیر برنامه‌های این دو ماه عزیز بود**

همسر شهید

چه سالی با خانواده شهید آشنا شدید و زندگی مشترکتان چند سال طول کشید؟

سال ۹۹ به طور سنتی و از طرف خواهر شهید با خانواده خانی چگنی آشنا شدم. اسفند ۱۳۹۹ عقد کردیم و اسفند ۱۴۰۰ مراسم ازدواجمان برگزار شد. هر دو اصالت لر و ساکن خرم‌آباد هستیم. به مدت هفت ماه با شهید زندگی مشترک داشتیم. از آن هفت ماه شاید با هم سه ماه هم نبودیم. چون شهید مرزبانی می‌کرد و همیشه در منطقه اشنویه مأموریت داشت و تیپ ۵۷ سپاه حضرت ابوالفضل (ع) یک مأموریت چند ساله برای مرزبانی اشنویه داشتند، آقا رضا به مدت یک‌سال از مأموریتش در اشنویه گذشته بود که به فیض شهادت رسید. مأموریت ایشان به این صورت بود که ۲۰ روز در اشنویه مرزبانی می‌کرد و ۱۰ الی ۱۴ روز هم به مرخصی می‌آمد.

من خودم کارشناس مامایی خوانده‌ام. یادم می‌آید یکبار که در مورد شغلش از آقا رضا پرسیدم و گفتم شغل من که مشخص است در مورد شغل خودتان چه تعریفی دارید؟ ایشان در جواب به من گفتند: «پاسداری شغل نیست، یک عشق و علاقه است که اگر واقعاً نداشته باشید، نمی‌توانید دوام بیاورید.»

در این مدت کوتاهی که با شهید بودید چه تعریفی برای معرفی اخلاق و منش ایشان دارید؟

آقارضا خصوصیات اخلاقی خاصی داشتند و واقعاً به این جمله ایمان دارم که می‌گویند: «تا در زندگی شهید نباشی، شهید نمی‌شویم از صبر و متانتش گرفته تا حجب و حیایی که داشتند. اخلاق‌های خوبی داشتند. چه با کوچک‌ترها چه با بزرگ‌ترها و چه زن و بچه با هر کس مثل خودش برخورد می‌کرد. ارادت خاصی به امام‌حسین (ع) و حضرت فاطمه الزهرا(س) داشتند. وقتی روضه امام حسین (ع) را می‌شنیدند ناخودآگاه بغضشان می‌ترکید و گریه می‌کردند. رضا با آنکه پاسدار بود، درس خواندن و پیشرفت را خیلی دوست داشت. برای هر چیز کوچک انگیزه داشت. ارشد حقوق می‌خواندند در کنارش به ورزش، تفریح و به عبادت و... توأمان می‌پرداختند و به همه این مسائل ارزش قایل می‌شدند و هر چیزی سر جای خودش بود. دوست داشت در کنار هم از همه لحاظ با هم رشد کنیم. آقارضا علاقه خاصی به زندگینامه‌های شهدا داشت و بیشتر کتاب‌ها را در این رابطه مطالعه کرده بود. از جمله کتاب زندگینامه ابراهیم هادی که بسیار به آن علاقه داشتند. کتاب‌هایی که در مورد زندگینامه مدافع حرم نوشته شده بود را می‌خواند. یادم می‌آید کتاب «یادت باشه» را که خودش خوانده بود را به من هم داد تا مطالعه کنم. از هر شهیدی یک الگو برای خودش برداشت می‌کرد.

> **همسرم فرد بسیار احساساتی بود و خیلی راحت احساساتش را بروز می‌داد. خوشحالی، ناراحتی و دوست داشتنش را. ما تقریباً مانند دو دوست باهم بودیم و آقا رضا خیلی مشوق من در ادامه تحصیل بودند و عقیده داشتند که زن مسلمان و انقلابی باید همه چیز بلد باشد**

چه خاطره‌ای از شهید در زندگی کوتاه‌مدت خود دارید؟

ایشان خیلی میهمانی‌رفتن و میهمانی‌دادن را دوست داشتند. همیشه در هر حال کمک حال من بود و بعد از هر میهمانی هر کاری که بود را با هم انجام می‌دادیم. کارهای خانه رو با هم تقسیم می‌کردیم و اصلاً عار نداشت که کمک کند و می‌گفت مردی که کمک زنش نکند، کارش لنگ می‌زند. چون پیامبر خیلی به این قضیه تأکید کرده است.

یادم است آن اوایل هر چیزی می‌خواست برای من مثال بزند با حدیث ائمه اطهار یا زندگی این بزرگواران مثال می‌زد.

یک‌بار با خانواده خودم و آقارضا در دوران عقد به سنندج خانه خواهر رضا رفتیم. وسط راه کنار زدیم که چایی بخوریم. یک زمینی بود که چند تا درخت میوه هم داخلش بود. اکثراً چیده شده بودند، ولی مقداری میوه داشت.

یک پسر بچه که صاحب باغ بود، آمد و گفت نمی‌توانید اینجا بنشینید چون میوه‌ها را می‌چینید. رضا خیلی آرام رفت با او صحبت کرد و منطقی راضی‌اش کرد و قول داد که به میوه‌ها دست نمی‌زنیم. پسر هم آرام شد و رفت. پدرم و باقی همراهان همه از طرز برخورد رضا خوششان آمد. چندتا میوه زیر درختان ریخته بود که بچه‌ها رفتند بردارند، رضا گفت به هیچ وجه برندارید. به خصوص شما خانم! حق نداری بخوری. چون راضی نیستند و حرام است. ما می‌خواهیم صاحب بچه صالح بشویم باید از الان حواسمان به این چیزها باشد.

هنگامی که در منطقه بودند با شما ارتباط داشتند یا از شرایط آنجا چیزی می‌گفتند؟

یک نوشته‌ای شهید به صورت پیامک وقتی در مرز ایران و عراق بودند، برایم فرستادند که به صورت یادگاری مانده است: «فاطمه جانم، سختی‌های غربت هیچ است. سختی سرما، دلتنگی‌ها... تاریکی شب همه و همه را با یک نظر به تصویر تو می‌شود تحمل کرد. نگاه به منظره‌ها گاه مرغ خیال را تا پیش تو می‌برد. تو را در کنارم می‌نشاند. لذت‌های کودکانه اینجا را چندان می‌کند. گاه حین مرور خاطرات خنده‌ام می‌گیرد و موجب لبخند همرزمان می‌شود. این هم خود یک لطف خداست. گاه روزها آنقدر طولانی می‌شود که گویی یک قرن است. باز هم خوب که تصاویر تو با من است. به هر حال لحظه‌ها را بس شمردم. شاید گریبانم را آن دنیا بگیرند که چرا اینقدر کم تحملم که تو را ببینم. این گل زیبا را امروز دیدم به یاد گل روی تو عکسش را گرفتم.»

شهید فرد بسیار احساساتی بود و خیلی راحت احساساتش را بروز می‌داد. خوشحالی، ناراحتی و دوست داشتنش را. ما تقریباً مانند دو دوست با هم بودیم و آقا رضا خیلی مشوق من در ادامه تحصیل بودند و عقیده داشتند «یک زن مسلمان و یک زن جمهوری اسلامی باید همه چیز بلد باشد و بتواند از آن استفاده کند.»

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۶۸۷۷

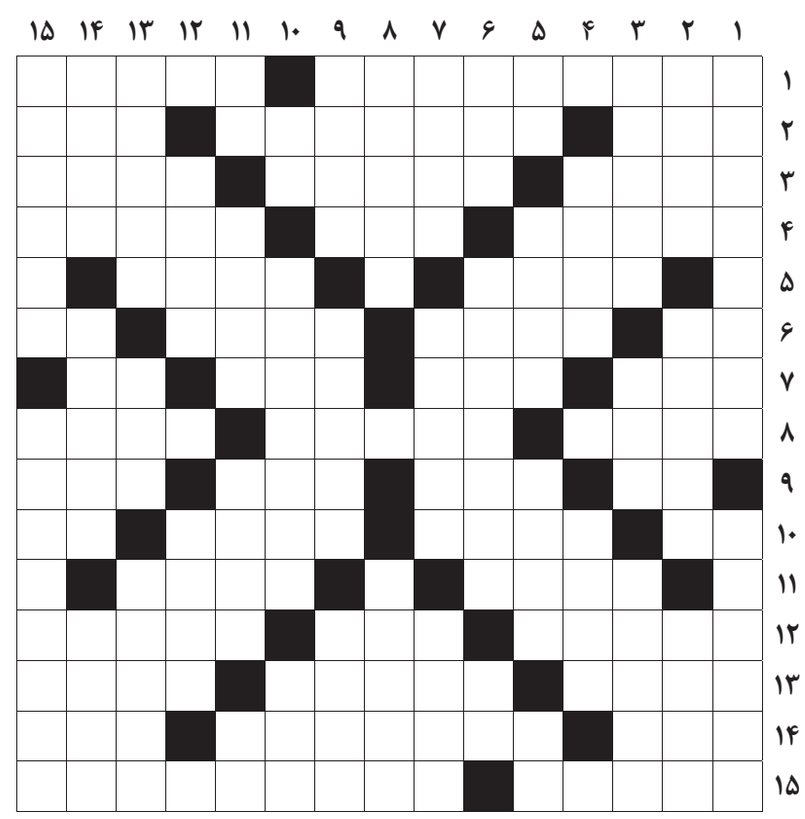

از راست به چپ

■ ۱- انجام یافتن کاری یا معامله‌ای- سال ۳۶۶ روزی ■ ۲- پخش و پراکنده- پایتخت مجارستان- نقره ■ ۳- پیشوای روحانی زرتشتی- دروازه ورود به مواد مخدر- پایتخت جمهوری آذربایجان ■ ۴- بنای عالی- ترس- جانور خیالی ترسناک ■ ۵- مقدمه ورزش- پول روسیه ■ ۶- چاشنی ساندویچ- بخشنده- مشهور- انتها ■ ۷- تزویر- کشیدنی مضر در زندگی دیگران- باده و شراب- بخیه درشت ■ ۸- از انواع انرژی- مطلوب ترین وضعیت ممکن برای چیزی- رأی و نظر مجتهد ■ ۹- اسم آذری- کارزار- الفبای تلگراف- اقوام ساکن در غرب کشور ■ ۱۰- صد متر مربع- نام قدیم تایلند- فرمانده- شامل همه ■ ۱۱- رود ارس- کمربند مسیحیان ■ ۱۲- فلش- حشره اجتماعی- هر چیز کمیاب ■ ۱۳- کمک- پایه و اساس- گردنده ■ ۱۴- ترک وطن- اثر تاریخی مراغه- جواب مثبت ■ ۱۵- کشور افلاطون- با راحتی در جایی مستقر شدن و ماندن بیش از حد معمول

از بالا به پایین

■ ۱- شهری در استان گیلان- موشک‌انداز ضد تانک ■ ۲- اندازه صدای هر سیستم صوتی- ساز زهی هندی- رود مرزی چین و کره شمالی ■ ۳- نوار افتتاح- روی کردن بخت و اقبال- پرده سینما ■ ۴- راه فرار- خانه بزرگ ■ ۵- گبر ناتمام- ارتباط تلفنی- وسط- شکم بند طبی ■ ۶- تابعیت گوگول- از سرداران خسرو پرویز که بیت‌المقدس و شام را فتح کرد- ریشه ■ ۷- سربها- اسطوره فوتبال انگلیس- شهری کردنشین در استان حلب سوریه ■ ۸- نخستین آسیایی برنده جایزه نوبل و صاحب اثر «چیترا»- روشن و آشکار ■ ۹- کشوری در هیمالیا- قالی فرسوده- استوار و پابرجا ■ ۱۰- از القاب فرنگی- شهری در راه بهبهان به اهواز- برداشت محصول ■ ۱۱- نیمتنه مردانه- پدر تاریخ- لگن ظرفشویی- خراش نامحسوس ■ ۱۲- مادر بزرگ- وزیر خارجه اسبق امریکا ■ ۱۳- نگهبان چماقدار درهای قدیم- خوردنی دردناک- چوپان ■ ۱۴- نخ بخیه- لوله دودکش کشتی یا کارخانه- واحد طول فرنگی ■ ۱۵- همیشه و مدام- هورمون غده فوق کلیوی

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

۳		۴				۵		
۷						۱		
۸			۳	۵				
	۸				۹		۳	
			۲				۸	۶
۲	۱				۷			
		۳					۱	
		۲		۸			۹	
				۲	۶			

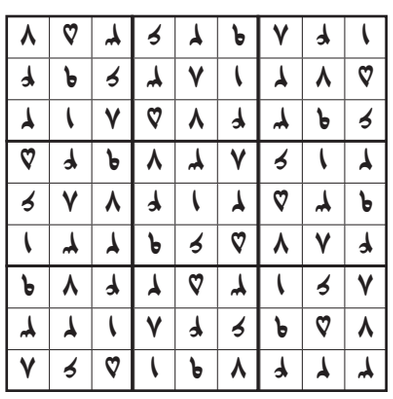

جدول کلمات متقاطع
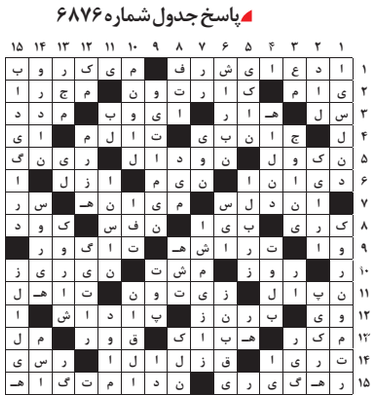
پاسخ جدول شماره ۶۸۷۶